پاتوق

فکر و عمل

مائده عسکرزاده
علیرضا عبدی
لعیا شکوهی
خاطره قهقایی
مهران مداح
سیده میترا امیری
علی ظاهری



محمدرضا رشیدی
دبیر پاتوق فکر و عمل

طلای نامرئی قرن؛

چرا ذهن شما، گران‌ترین سرمایهٔ جهان است؟

گزارش ویژهٔ مجله «رشد جوان»

فاطمه کاشفی دانا
پایه یازدهم

مقدمه: از کارخانه تا ادراک

بزرگوار، تا همین چند دههٔ پیش می‌گفتند ثروت یعنی زمین، کارگر و پول. اقتصاد بازیِ مبادلهٔ کالاها بود: گندم، آهن، نفت. این‌ها چیزهای مادی و قابل لمس بودند. اما امروز قصه کاملاً عوض شده است. نگاه کن! یک شرکت می‌تواند میلیاردی ارزش داشته باشد، در حالی که حتی یک گرم ماده هم تولید نمی‌کند. ارزش دیگر نه در تعداد کالاهای فیزیکی، بلکه در چیزی نامرئی نهفته است: «درک جمعی از معنا.» در اقتصاد جدید، «ذات» عوض شده است. ارزش دیگر از ماده برنمی‌خیزد، بلکه از این سه ضلع جدید زاده می‌شود: **داده**، **معنا**، و **زمان**.

شما به‌عنوان یک جوان، نه در اقتصاد کارخانه، بلکه در اقتصاد ذهن متولد شده‌اید. اینجاست که مفهوم «اقتصاد هم‌زیستی ذهنی» مطرح می‌شود؛ اقتصادی که در آن، بازار نه یک میدان جنگ برای رقابت بر سر منابع، بلکه یک «شبکهٔ عصبی تمدن» است؛ جایی که ذهن‌ها به هم متصل‌اند و ارزش را هم‌زمان تولید می‌کنند.

ثروت جدید: از کالا تا تجربه

قبلاً مردم پول می‌دادند تا «شیء» بخرند. امروز پول می‌دهند تا «حس» بخرند. وقتی شما برای خرید یک قهوهٔ خاص هزینه می‌کنید، در واقع پول را بابت خود قهوه نمی‌دهید، پول را بابت «احساس آرامش در آن کافه، فضایی که خلق کرده‌اند، یا تجربه‌ای که به شما می‌بخشد»، می‌دهید. اقتصاد آینده اقتصاد «حس‌ها» است.

به همین دلیل است که «معنا سرمایهٔ جدید است». در گذشته کارخانه‌ها سرمایه بودند، امروز نمانام‌ها (برندها) سرمایه‌اند. این نمانام‌ها فقط یک نشان‌واره (لوگو) نیستند، آن‌ها نماد نوعی احساس، یک هویت جمعی، و یک حافظهٔ فرهنگی‌اند که در ذهن میلیاردها نفر ریشه دوانده‌اند.

نکته‌ای برای تفکر: در این نظام، سرمایه‌گذاری روی «معنا» و «هویت» مهم‌تر از سرمایه‌گذاری روی «ساختمان» و «ماشین‌آلات» است.

بزرگ‌ترین تغییر: از رقابت تا هم‌زیستی

عزیز دلم، منطق رقابت (اینکه حتماً باید یکی ببرد و یکی ببازد) متعلق به قرن نوزدهم بود. در عصر شبکه، رقابت انرژی‌سوز است و ظرفیت رشد جمعی را از بین می‌برد. اما در «اقتصاد هم‌زیستی ذهنی»، ارزش در «تعامل ذهن‌ها» است. وقتی شما با دوستتان برای حل یک مشکل هم‌فکری می‌کنید، وقتی ایده‌های خلاقانهٔ شما در شبکه‌ای باز درهم‌تنیده می‌شوند، چیزی پدید می‌آید به نام «هم‌آفرینی ارزش». اینجا قدرت دیگر در مالکیت کارخانه نیست، در «جذب ذهن‌ها» است. نمانامی موفق است که بتواند در ناخودآگاه جمعی جامعه ریشه بدواند و معمار آگاهی باشد.

خلاقیت: سرمایهٔ برتر که هوش مصنوعی نمی‌تواند آن را بدزد

اگر هوش مصنوعی می‌تواند بسیاری از کارهای ما را انجام دهد، پس ما به چه دردی می‌خوریم؟ پاسخ این است: در دوران جدید، سرمایهٔ برتر «سرمایهٔ خلاقیت» است. خلاقیت توانایی دیدن «پیوندهای نادیدنی» است. این توانایی تخیل، الهام و ساختن معناست که غیرقابل جایگزینی می‌ماند. در این مدل، شما به‌عنوان جوانی خلاق، دیگر فقط کالا تولید نمی‌کنید؛ شما «جهان‌های فلسفی کوچک» را می‌سازید. هر ایدهٔ نو، هر نوآفرینی (استارتاپ) جدید، در واقع دعوتی به تجربهٔ تازه از «بودن» است. اینجاست که اقتصاد به هنر نزدیک می‌شود و هنر به‌عنوان موتور اقتصاد عمل می‌کند.

شما، طلای نامرئی قرن (اقتصاد توجه)

مهم‌ترین منبع قدرت در جهان دیجیتال، نفت و طلا نیست، «توجه شماست». هر لحظه تمرکز ذهنی شما، یک واحد ارزش اقتصادی را می‌سازد. تمامی سکوها (پلتفرم‌ها) و نمانام‌ها در حال رقابت برای جلب این سرمایهٔ پنهان هستند: «زمانی که ذهن شما صرف ادراک، مشاهده یا مشارکت می‌کند.»

اما شما باید هوشمندانه عمل کنید: «توجه باید سرمایه‌گذاری شود، نه مصرف.» اقتصادی در نهایت فرو می‌پاشد که نتواند با «معنای زیست مردم» ارتباط بگیرد؛ چون ذهن انسان با بی‌معنایی معامله نمی‌کند.

سخن پایانی: آگاهی ناخالص جمعی

جهان به سطحی رسیده است که بازی دیگر بر سر منابع کمیاب نیست، بلکه «هنر خلق معنا در جهانی متصل» است. شاید روزی ارزش هر جامعه نه با «تولید ناخالص داخلی» (جی‌دی‌پی)، بلکه با «آگاهی ناخالص جمعی»(جی‌سی‌آ) سنجیده شود؛ شاخصی که نشان دهد مردم آن جامعه چقدر توانایی درک، تخیل و «همفکری» دارند.

فراموش نکنید: آینده نه در رقابت، بلکه در همکاری و هم‌زیستی میان ذهن‌ها ساخته می‌شود. و این شمایید که امروز باید تصمیم بگیرید که آیا ذهن خود را صرف مصرف بی‌معنا می‌کنید یا آن را به سرمایه‌ای برای خلق آگاهی جمعی تبدیل

لباس برای همه

قدم ششم

فیلم‌نامه‌نویس‌ها با هر کارگردانی کار نمی‌کنند! حق هم دارند. فکر کن تمام زندگی‌ات را بگذاری و یک فیلم‌نامهٔ تر و تمیز بنویسی، آن وقت کارگردان ناشی بیاید و با یک چیدمان (میزانسن) سطح پایین، همهٔ زحمات‌هایت را پودر کند! ظرافت کلمه‌هایت را نتواند در شخصیت‌ها (کاراکترها) جا بدهد و یا تصویربردارش کادر بندی را ناشیانه از آب در آورد.

بگذارید این‌طور برایتان بگویم: اساساً همیشه اصل بر محتواگرایی است! مهم محتواست؛ همان چیزی که خوراک اصلی مخاطب است. اما قالب ارائه و چگونگی عرضهٔ محتوا به مخاطب، چیزی است که در میزان بهره‌برداری مخاطب از محتوا نقش بسزایی دارد! هر قدر که یک فیلم‌نامه شاهکار باشد، وقتی کارگردان نتواند کار را خوب از آب در بیاورد، فیلم‌نامه حیف می‌شود و محتوایی هم دستگیر مخاطب نمی‌شود.

داستان نشریه هم چیزی در همین مایه‌هاست؛ هر قدر که نویسنده‌هایتان تراز و متن‌ها فوق‌العاده باشند، تا وقتی که قالب ارائه ابتدایی و قدیمی است، انتقال محتوا به‌درستی صورت نمی‌گیرد. یک قالب ارائهٔ خاص و طراحی متفاوت هم بخش اعظمی از مسئولیت خطیر جذب مشتری را به عهده می‌گیرد، و هم در راستای انتقال مفهوم‌ها به مخاطب بی‌نظیر عمل کند.

اصلاً همین الان خودتان اعتراف کنید که چند کتاب را فقط برای طراحی و یا تصویرسازی فوق‌العادهٔ جلدش، اسم خاص و قالب جدیدش گرفته‌اید؟ انکار نکنید که هیچ باورم نمی‌شود.

اولین برخورد افراد با نشریهٔ شما، با سر و شکل نشریه‌تان است، پس لباسی زیبا و شایسته به تن کلمه‌ها کنید و این‌گونه برای مخاطبتان ارزش قائل باشید! این را هم در نظر داشته باشید که نشریه‌خوان‌ها همه اهالی فرهنگ و کتاب و کلمه نیستند، نشریهٔ شما برای خیلی‌ها آغاز خواندن است؛ دریچه‌ای به عالم رسانهٔ مکتوب!

فقط نویسنده و سردبیر و ویراستار کافی نیست. شما به یک طراح همه فن حریف نیاز دارید! به طراحی نیاز دارید که با نفس مسیحایی خود حیاتی به جان کلمه‌ها بپاشد. طراح یعنی همان کسی که مخاطب را به‌خوبی می‌شناسد، سر و کارش با ویرایش و نقاشی دیجیتال و نشانواره (لوگو) است و در نهایت طرحی نو در می‌اندازد که بیا و ببین؛ کسی مثل مجید زارع.

بارها شده که کتاب‌ها را، نه برای نویسنده‌ای خاص یا محتوایی ویژه، بلکه برای اینکه طراحش مجید زارع است خریده‌ام! او از آن گرافیست‌هایی است که محتوا را خوب تجزیه‌و تحلیل می‌کند و به تناسب مخاطب طرح می‌زند و به همین علت است که طرح‌هایش قبل از خواندن کتاب جذاب است و بعد از خواندن آن جذاب‌تر!

پس حالا وقت آن رسیده است که مجید زارع مدرسهٔ خودتان را کشف کنید، گوشه‌ای گیرش بیاورید و مجبورش کنید با شما در ساختن نشریه همکاری کند! بعد با مجید زارعتان فکر روی هم بگذارید و ببینید تم کلی نشریه قرار است چه شکلی باشد. خاطره‌انگیز (نوستالژیک) و قدیمی باشد تا پیوندی میان نسل جدید با هویت کهن و حقیقی‌اش ایجاد کند یا قرار است مدرن و امروزی باشد تا نشان بدهد رسانهٔ مکتوب در دنیای امروز هم می‌تواند محبوب و جذاب باشد؟

در نهایت، نشریه‌تان زمانی جان می‌گیرد که محتوا و طراحی، مثل فیلم‌نامه‌نویس و کارگردانی که یکدیگر را فهمیده‌اند، دست به دست هم بدهند و روایتی واحد و فراموش‌نشدنی بسازند.

مائده عسکرزاده

اردوی علمی نجات‌بخش



علیرضا عبدی

هرچه معلممان سر کلاسِ فیزیک بیشتر می‌گفت: مستقل از زمان، مستقل از شتاب و یک‌دومِ آ تی‌دو به‌علاوهٔ وی‌صفر تی، ما بیشتر نمی‌فهمیدیم! تا اینکه رفت و پس از مدتی با سروضعی خاکی، وسایلی کمک‌آموزشی برای آموزش بهتر فیزیکِ حرکت یا سینماتیک برایمان آورد: سطح شیب‌دار چوبی و ماشین فولکس قورباغه‌ای کوچک. کار هم ساده بود. با گفتنِ مستقل از زمان، مستقل از شتاب و یک‌دومِ آ تی‌دو به‌علاوهٔ وی‌صفر تی، ماشین را رویش قِل می‌داد و ما با سردادن آن حس انیشتین را داشتیم که اولین‌بار نظریهٔ نسبیت را مطرح می‌کرد. معلم مدام سُر می‌داد و ما مدام انیشتین‌تر می‌شدیم. در ادامه هم استاد رفت سراغ آسان‌بر و ترازویی که داخل آن قرار دادیم و یک آدم با عقل سلیم می‌خواست خودش را وزن کند. شاید بپرسید آن سطح شیب‌دار چه ربطی به این داشت؟ من هم می‌پرسم مگر دیگر روی زمین جا نیست که آن آدم کم‌فهم می‌خواهد خودش را داخل آسان‌برِ در حال حرکت وزن کند؟!

در ادامه، کلاس داشت به حرکت هواپیما و گرفتن آن با نخ و کشیدن به دندان ختم می‌شد که معلم‌مان گفت، این‌گونه نمی‌شود، و شما یاد نمی‌گیرید، باید برویم اردو. ما هم خوشحال برای شمال و دریا، شهربازی و چرخ‌وفلک، داشتیم در رؤیا سیر می‌کردیم که ایشان در ادامه خاطرنشان کرد: خیر! منظور از اردو، اردوی علمی است. علم را باید با گوشت و پوست و استخوان خود لمس کنید. باید این شیرینی علم برود توی اقصا نقاط بدنتان تا شیرینی‌اش دلتان را بزند، که اگر دانشمند نشدید و نخواستید موشک هوا کنید لااقل شبیه خودتحقیرها هی نگویید نمی‌شود و نمی‌توانیم. ما هم پذیرفتم. البته بعدش ماشین فولکس قورباغه‌ای معلم دیگر در کلاس پیدا نشد.

اردوی ما، ابتدا بازدید از کارخانه لوازم خانگی بود. البته بیشتر بسته‌بندی. شاید اسمش را بگویم تبلیغ شود، ولی هرچه ما دیدیم، تدوین بود. چند سوله‌ی بزرگ با کلی آدم. در نهایت فهمیدیم که اینجا مرکز بسته‌بندی است و نه تولید. سوله تولیدش جای دیگری بود!

شرکت دوم تولید داشت. زیاد هم داشت. یعنی هرچه در اولی خیلی چیزها اضافی بود، این‌جا هرجایش چیزی کم بود. گوشه‌ای هواپیما می‌ساختند و گوشه‌ای روی میز دیگر تجهیزات اتاق عمل در حال پردازش بود، وقتی جایی نانو را سخره می‌گرفتند تا کاری کنند کارستان، گوشه‌ای دیگر هم جا داشت موشکی راهی فضا کنند. البته با آن چیزی که از برادران نجات‌بخش دیدیم، همین هم شدنی بود. آن‌ها فیزیک و ریاضی و شیمی و هرچه هست را مخلوط کرده و رسیده بودند به نسخهٔ نجات‌بخش چیزی که نداریم و باید داشته باشیم؛ آن هم در خاکی‌ترین فضای اداری‌ای که دیده بودیم. رئیس بیشتر رفیق بود تا مدیر. مدیری که می‌گفت مایهٔ (واکسن) کرونا را می‌دادند به قیمت دوزار دلار (دقیق‌تر هفت دلار) تا اصلاً کسی به فکر تولید آن نباشد! چیزی که ما را به فکر برد تا اینکه بسازیم و خوبش را هم بسازیم.

برگشتیم سر کلاس درس. این بار هم معلم می‌گفت مستقل از زمان، مستقل از شتاب و یک‌دومِ آ تی‌دو به‌علاوهٔ وی‌صفر تی، اما حالا می‌فهمیدیم. سطح شیب‌دار چوبی بود و ماشین فولکس قورباغه‌ای کوچک هم پیدا شد.

باشگاه تقویت مغز

لعیا شکوهی



دو کلوم حرف حساب

تا حالا شده بروی باشگاه و مربی بگوید: «برو وزنه بزن، ۵۰ کیلویی!»؟

نه! چون معلوم است که آخرش باید با برانکارد ببریمت بیرون. مغز هم همین‌طور است؛ اگر بی‌وقفه از آن کار بکشی، می‌بردت توی فهرست مصدومان آزمون سراسری! پس برای موفقیت باید درست مصرف کنی؛ مصرف انرژی، زمان، مغز، توجه و... همه‌اش حساب‌وکتاب دارد.

۱. دوچرخه‌سوار حرفه‌ای هم توقف می‌کند، تو چرا نکنی؟

اگر وسط رکاب‌زدن نایستی، هم خسته می‌شوی، هم احتمال زمین‌خوردنت بیشتر می‌شود. درس‌خواندن هم دقیقاً همین‌طور است. تفریح همان ایستگاه آب‌خوری وسط مسیر است؛ چند دقیقه لم‌دادن یا یک لیوان چای، برای مغز مثل سوخت‌رسانی حرفه‌ای است.

۲. دوندهٔ ماراتن = استاد مصرف انرژی

کسی که از اول با سرعت موشکی می‌دود، نصف مسیر را هم نمی‌بیند. درس هم همین‌طور است. کیفیت یعنی تقسیم انرژی بین درس، خواب، خانواده، خنده و بی‌حوصلگی‌های طبیعی.

قهرمانی = مصرف درست انرژی

۳. بدن فقط با پروتئین قوی نمی‌شود، مغز هم فقط با آزمونه

بدن‌ساز فقط پروتئین نمی‌خورد؛ آب و خواب و آرامش هم لازم است. مغز هم به «مکمل» نیاز دارد؛ یک بازی فکری، یک نقاشی دو دقیقه‌ای، یا نوشتن یک خاطره. بدون این‌ها، مغز خشک می‌شود.

۴. انعطاف ذهن = کشش قبل از تمرین

اگر بدن خشک باشد، آسیب می‌بیند؛ مغز خشک هم همین‌طور. تفریح‌های خلاقانه، مثل دیدن فیلم کمدی یا ساختن یک «میم» جدید، ذهن را نرم می‌کند.

انعطاف ذهنی = ابرقدرت‌پاور حل سؤال‌های ترکیبی

۵. قهرمان‌های واقعی تنها ساخته نمی‌شوند

هیچ ژیمناستی بدون تیم و مربی قهرمان نشده است. مغز تو هم اجتماعی است. گپ‌زدن، خندیدن، جروبحث علمی با رفیق و... همه تقویت‌کنندهٔ ذهن هستند. قهرمان‌ها همیشه تیم دارند.

۶. خواب = باشگاه شبانهٔ مغز

عضله‌ها توی خواب رشد می‌کنند. مغز هم توی خواب اطلاعات روز را آرشیو می‌کند. نمی‌شود تا لحظهٔ آخر درس بخوانی و انتظار داشته باشی مغز ذخیره کند.

تفریح سالم عصرگاهی = خواب عمیق‌تر = حافظهٔ قوی‌تر

۷. مغز مثل مبارز میدان (رینگ)، بین دورها (راندها) به نفس‌گیری نیاز دارد

رزمی‌کارها بعد از هر راند می‌نشینند، آب می‌خورند، و مربی برایشان نکته می‌گوید. اگر استراحت نکنی، مغز همیشه در حالت آماده‌باش می‌ماند و اطلاعات «جا» نمی‌افتد. این نفس‌گیری‌های کوچک، بخشی از تمرین‌اند، نه تنبلی.

۸. حرکت‌های خنک‌کننده = بخش فراموش‌شدهٔ تمرین ذهنی

همان‌طور که ورزشکار بعد از تمرین، حرکت‌های خنک‌کننده انجام می‌دهد، مغز هم آخر روز به پایین‌آمدن تدریجی فعالیتش نیاز دارد. پیاده‌روی سبک، یک داستان کوتاه، یا چند دقیقه موسیقی آرام، «کورتیزول» را پایین می‌آورد و مغز را آمادهٔ خواب و ذخیره‌سازی می‌کند. این مرحله را حذف کنی، کل تمرین ذهنت نصفه‌کاره می‌ماند.

تو هم می‌توانی بنویسی؟

انتخاب لباس، انتخابِ منِ دیگرمن

خاطره قهقایی
استان سیستان و بلوچستان، زابل

- لباس **یکتا** چقدر قشنگه! چقدر گرفتی؟
- راستش دو میلیون و پونصد.
- واقعاً؟! آخه اینکه فقط کمرش کش داره و آستینش پُف داره! دو و پونصد می‌ارزید؟
- یه چیزی بگم بین خودمون باشه؟ من اون النگویی رو که علی برای تولدم بهم داد، فروختم.
- چرا؟! چقدر خوشگل بود! حیف شد واقعاً!
- مجبور شدم دیگه. با پولش برای دخترا لباس خریدم.
- چی؟! النگوی طلا رو فروختی که لباس بخری؟ واقعاً دخترا یک دست لباس خوب نداشتن که همون رو بپوشن؟!
- لباس که این‌قدر زیاد دارن که نمی‌دونم کجا جاشون بدم، اما اونا تکراری شدن. دوست نداشتم دخترا پیش فامیل کم بیارند.

از شنیدن گفت‌وگوی مادرم و زن همسایه تعجب کردم. یاد روزی افتادم که خانه‌شان دعوت بودیم. من زودتر رفته بودم. خانهٔ مجللی بود و هر وسیله‌ای داخلش پیدا می‌شد. مشغول دیدزدن بودم که عروسکی زیر پایم قرار گرفت. تازه متوجه به‌هم‌ریختگی خانه شدم.

وقتی متعجب‌تر شدم که چشمم به آشپزخانه افتاد. میوه‌های گندیده و نیم‌خورده روی میز آشپزخانه رها شده بودند. آن طرف نگاهم به ظرف‌شویی افتاد. چند ثانیه خیره به آن ماندم. زن همسایه گویی تمام جهیزیه‌اش را از کابینت‌های کرم‌رنگ بیرون کشیده بود و در هر کدام از آن‌ها یک نوع غذا پخته بود. ولی انگار بچه‌ها غذایی را که مادرشان پخته بودند دوست نداشتند و غذاها دست نخورده در ظرف‌شویی رها شده بودند.

صورتم را برگرداندم تا این فاجعه را نبینم که با صحنهٔ دیگری سر جایم میخکوب شدم؛ طوری که پاهایم قدرت حرکت نداشتند. روبه‌روی در آشپزخانه اتاقی بود که وسطش لباس‌ها مثل کوه روی هم تلنبار شده بودند. تنوع لباس‌ها زیاد بود. اگر شغل همسایه را نمی‌دانستم، مطمئن می‌شدم که پوشاکی دارد نه صافکاری خودرو.

با صدازدن‌های مادرم رشتهٔ افکارم پاره شد و سؤالی نگاهش کردم. مادرم با چشم و ابروآمدن به من فهماند که باید حجابم را سر کنم؛ چون داماد قصد واردشدن به مجلس عروسی را داشت. من هم به تکان‌دادن سر اکتفا کردم و شالم را سرم کردم.

در حال حرف‌زدن بودیم که شام را آوردند. نوبت به میز ما که رسید، زن همسایه برای دختر سه ماهه‌اش هم غذا برداشت. به این فکر کردم که مگر بچهٔ سه‌ماهه هم غذا می‌خورد؟! غذایم را که خوردم، خواستم ببینم چطور بچهٔ سه‌ماهه غذا می‌خورد و غیرمستقیم نگاهشان می‌کردم. غذای خودش را که خورد، دیگر نمی‌توانست غذای بچه را هم بخورد. خدمه تالار آمد و شروع به جمع‌آوری ظرف‌ها کرد.

دلم می‌خواست بدانم که با آن غذای دست نخورده می‌خواهند چه کنند؟ اما همان لحظه جواب سؤالم را گرفتم. غذا را کامل در سطل زباله ریختند. دستانم مشت شد و می‌خواستم چیزی بگویم، اما به این فکر کردم که ممکن است چون بزرگ‌تر از من است ناراحت شود. او اصلاً به فکر غذایی که اسراف کرد نبود و در حال بگوبخند بود. دیدن او در این حالت ناراحتی‌ام را بیشتر کرد.

از علاقه تا مدال؛
مسیر واقعی ورود به المپیادهای علمی

مهران مداح



در شماره‌های پیشین از وارستگی علمی و کشف ظرفیت‌های درونی سخن گفتیم که جدی‌ترین میدان عملی برای این سفر فکری، المپیادهای علمی دانش‌آموزی باشگاه دانش‌پژوهان جوان هستند. این متن راهنمای شما برای آشنایی با رشته‌های این رویداد است که زمینه‌ساز حضور در رویداد جهانی است تا بتوانید از صرف «علاقه» به مرحلهٔ «اقدام» و «موفقیت» برسید.

چه کسانی می‌توانند در این مسیر گام بگذارند؟

المپیادهای علمی دروازه‌ای برای ورود به دنیای نخبگی‌اند و مخاطبان آن‌ها به طور مشخص دانش‌آموزان پایه‌های دهم و یازدهم و استثنائاً در یک المپیاد (المپیاد علوم و فناوری نانو) پایهٔ دوازدهم هستند. اگر در پایه دهم هستید، شرکت در المپیاد، بهترین فرصت برای کشف علاقهٔ پنهان و تمرین تفکر تحلیلی محض است تا بتوانید با اطلاعات بیشتر، انتخاب نهایی خود را برای سال یازدهم انجام دهید. پایهٔ یازدهم نیز زمان حیاتی برای رقابت اصلی به‌منظور کسب مدال و رسیدن به امتیازهای نخبگی است. در این مسیر، مهم‌تر از پایهٔ تحصیلی، میل شما به خروج از منطقهٔ امن و تعهد به مطالعهٔ عمیق‌تر و فراتر از سطح کتاب است.

چهارده میدان رقابت فکری

باشگاه دانش‌پژوهان جوان ۱۴ المپیاد متفاوت را برای آزمودن عمق دانش و توانایی ذهنی دانش‌آموزان ارائه می‌دهد. این تنوع به شما کمک می‌کند زمین بازی فکری خود را هوشمندانه انتخاب کنید. عنوان المپیادها به این شرح است: ۱. ریاضی؛ ۲. فیزیک؛ ۳. شیمی؛ ٤. زیست‌شناسی؛ ٥. نجوم و اختر فیزیک؛ ٦. رایانه؛ ۷. ادبی؛ ۸. جغرافیا؛ ۹. سلول‌های بنیادی و پزشکی بازساختی؛ ۱۰. سواد رسانه‌ای؛ ۱۱. مدیریت، اقتصاد و حکمرانی؛ ۱۲. هوش مصنوعی؛ ۱۳. علوم زمین؛ ۱٤. علوم و فناوری نانو.

المپیادهای ریاضی، فیزیک، شیمی، نجوم و اخترفیزیک، و زیست‌شناسی توانایی شما را در حل تحلیلی مسئله‌ها و مدل‌سازی پدیده‌ها می‌سنجد. اگر عاشق فرمول‌ها و محاسبه‌های پیچیده یا علاقه‌مند به تحلیل‌های علمی عمیق هستید، این میدان‌ها برای شما مناسب هستند. المپیادهایی مانند رایانه و هوش مصنوعی، توانایی شما را در تفکر الگوریتمی، مدل‌سازی و تحلیل فرایندهای پیچیده می‌سنجند. اگر از کدنویسی برای حل یک مشکل لذت می‌برید، به المپیاد رایانهٔ هوش مصنوعی فکر کنید.

المپیاد سلول‌های بنیادی و پزشکی بازساختی برای دانش‌آموزانی مناسب است که علاقهٔ شدیدی به تلفیق دانش زیست‌شناسی و مهندسی دارند. اگر از مطالعهٔ فرایندهای پیچیدهٔ درون بدن، ترمیم بافت‌ها، و کاربردهای نوین فناوری در درمان بیماری‌ها هیجان‌زده می‌شوید، این المپیاد شما را به چالش می‌کشد. داوطلبان این رشته باید روحیهٔ تحقیق و پژوهشگری داشته باشند و بتوانند اطلاعات را از منابع متعدد جمع‌آوری و تحلیل کنند.

المپیاد علوم زمین برای کسانی است که به مشاهدهٔ میدانی و تحلیل پدیده‌های طبیعی علاقه دارند. اگر از مطالعهٔ ساختار سنگ‌ها، فرایندهای کوه‌زایی و کشف منابع زیرزمینی لذت می‌برید، این رشته به شما اجازه می‌دهد با استفاده از دانش فیزیک و شیمی، به عمق سیارهٔ خود سفر کنید.

المپیاد نانوفناوری برای دانش‌آموزان دارای علاقهٔ قوی به فیزیک و شیمی در مقیاس بسیار کوچک (اتم‌ها و مولکول‌ها) طراحی شده است. اگر از تفکر انتزاعی برای درک پدیده‌هایی که دیده نمی‌شوند و همچنین کاربردی‌کردن این دانش برای ساخت مواد نوین لذت می‌برید، نانو میدان شماست. این حوزه به‌شدت نیازمند خلاقیت در حل مسئله‌ها و دیدگاه میان‌رشته‌ای است.

المپیادهای ادبی، جغرافیا، مدیریت، اقتصاد و حکمرانی، و سواد رسانه‌ای هستند که قدرت ذهن شما را در تحلیل‌های عمیق، استدلال منطقی و نقد متن‌ها می‌آزمایند. اگر ذهن شما در تحلیل‌های عمیق انسانی و فلسفی قدرت می‌گیرد، این رشته‌ها برای شما انتخاب‌های درخشانی هستند.

به‌طورکلی رقابت المپیادهای علمی به تقویت مهارت‌های کلیدی، مانند تمرکزگرایی، تفکر تحلیلی و پشتکار فردی منجر می‌شود. با توجه به اینکه المپیادها شما را به عمق یک علم می‌برند، یک انتخاب هوشمندانه در واقع تعهدی بلندمدت و زمینه‌ای برای کشف علاقهٔ پنهان شماست.



امضای قرارداد با سایه‌های نامرئی

سیده میترا امیری

تابه‌حال حس کرده‌اید که وقتی در خیابان راه می‌روید، یا وقتی در فضای مجازی می‌چرخید، تنها نیستید؟ انگار همیشه سایه‌ای نامرئی، دوشادوش شما حرکت می‌کند؛ سایه‌ای خوش‌پوش، جذاب و بسیار قانع‌کننده که دائماً در گوشتان زمزمه می‌کند. او نام‌های زیادی دارد: گاهی خودش را «**پرستیژ**» معرفی می‌کند، گاهی نقاب «**به‌روزبودن**» به چهره می‌زند و گاهی با نام مستعار «کلاس» وارد میدان می‌شود. اما مأموریت او همیشه ثابت است: او می‌خواهد شما را متقاعد کند که «**خودِ واقعی‌تان**» برای حضور در این دنیا کافی نیست و برای پذیرفته‌شدن، به مجموعه‌ای از اشیا، نمانام‌ها (برندها) و نشانواره‌ها (لوگوها) نیازدارید.

این شریک نامرئی تاجری تمام‌عیار است. او با مهارت تمام، احساسات شما را نشانه می‌گیرد. وقتی جلوی شیشهٔ یک فروشگاه می‌ایستید، اوست که با لحنی دلسوزانه می‌گوید: «ببین! اگر این کفشِ خاص را نپوشی، در جمع دوستانت دیده نمی‌شوی. اگر مدل گوشی‌ات متعلق به سال قبل باشد، حرف‌هایت شنیده نمی‌شوند.»

او با زیرکی هویت و اعتمادبه‌نفس شما را گروگان می‌گیرد و تنها راه آزادی را در کشیدن کارت بانکی و خریدن کالایی می‌داند که شاید واقعاً به آن نیازی نداشته باشید. او به ما یاد داده است که احترام، خریدنی است و شخصیت، چیزی است که می‌توان آن را پوشید، نه آنکه آن را ساخت.

اما بیایید کمی دقیق‌تر به کارنامهٔ این مشاور همیشگی نگاه کنیم. او ما را به سمتی هُل می‌دهد که نامش را «**اسراف نوین**» گذاشته‌اند. اسراف در قاموس او، دیگر فقط دور ریختن غذا نیست، بلکه تبدیل‌کردن کمد لباس‌ها به قبرستان پوشاکی است که تنها جرمشان، تمام شدن تاریخ انقضایِ «**مُد**» آن‌هاست. او ما را وادار می‌کند وسایل الکترونیکی کاملاً سالم خود را بازنشسته کنیم، تنها به این دلیل که شرکت سازنده، یک دکمهٔ جدید به مدل امسال اضافه کرده است.

این شریک نامرئی دشمن سرسخت «آینده» است. او منابع زمین، پولِ زحمت‌کشیده و از همه مهم‌تر، آرامش ذهن ما را قربانی لذتی چندثانیه‌ای به نام «خرید» می‌کند و اسم این تخریب را می‌گذارد: «**لاکچری‌بودن**».

خوشبختانه در این اتاق مذاکرهٔ ذهنی شما دست‌بسته نیستید. درست در مقابل این صدای وسوسه‌گر، نیروی قدرتمندتری وجود دارد که شاید مدتی است صدایش را نشنیده‌اید؛ نیرویی به نام «عزت‌نفس». بلوغ واقعی در نوجوانی و جوانی، لحظه‌ای اتفاق می‌افتد که شما قراردادِ ننگین وابستگی به اشیا را پاره می‌کنید؛ لحظه‌ای که درک می‌کنید شما «ویترین» نیستید که نیاز به چیدمان داشته باشید، بلکه «انسان» هستید که نیاز به رشد دارید.

انسان هوشمند امروزی کسی است که ارباب اشیا است، نه بندهٔ آن‌ها. او شیک می‌پوشد، اما هویتش را به نشان (مارک) لباسش گره نمی‌زند. او از فناوری استفاده می‌کند، اما اجازه نمی‌دهد فناوری برایش نیازهای کاذب بتراشد. او می‌داند که آدم‌های واقعاً «گران‌قیمت»، کسانی هستند که ذهن غنی، رفتار اصیل و مهارتی ارزشمند دارند؛ چیزهایی که در هیچ حراجی و بازارچه‌ای فروخته نمی‌شوند. پس دفعهٔ بعد که آن سایهٔ نامرئی در گوشتان زمزمه کرد: «اینو بخر تا کسی بشی»، با لبخند و اطمینان به او بگویید: «من خودم بدون این اشیا هم کسی هستم.»

تقویم

اسفند

علی ظاهری



۵ اسفند: بزرگداشت خواجه نصیرالدین طوسی و روز مهندس

روز مهندس روز انسان‌هایی است که با تلاش خود، امنیت و آرامش دیگران را فراهم می‌آورند. مهندسان ایرانی درطول هشت سال دفاع مقدس، از دل و جان مایه گذاشتند. به یاد مهندس بزرگ موشکی ایران، شهید طهرانی مقدم.





۹ اسفند: وفات حضرت خدیجه (سلام‌الله علیها)

امروز روز شهادت بانویی است که همواره یار روزهای تلخ و شیرین پیامبر بود. این بانوی بزرگ اسلام از تمام مال و دارایی و رفاه خود گذشت تا حجت خدا را یاری کند. ایشان الگوی زنان ایرانی‌هستند.





۱۴ اسفند: ولادت حضرت امام حسن مجتبی (علیه‌السّلام) و روز احسان و نیکوکاری (اکرام خیرین)

۱۴ اسفند تولد امام کریم و بخشندهٔ ما، امام حسن مجتبی (علیه‌السّلام) است. امام حسن مجتبی (ع) دوبار زندگی‌اش را وقف معبودش کرد و «کریم اهل بیت» نام گرفت.





۲۰ اسفند: شهادت حضرت امام علی (علیه‌السّلام)

امروز روز شهادت پدر یتیمان، سرور اوصیا و بهترین انسان‌ها پس از نبی خاتم است. حالا دیگر کوفه سحرها و اشک‌های علی را نمی‌بیند و علی امشب مهمان مادرمان فاطمه است.





۲۱ اسفند: روز بزرگداشت نظامی گنجوی

نظامی گنجوی، شاعر قرن ششم، متولد «گنجه» در شمال غربی آذربایجان بود. معروف‌ترین نوشته‌های او داستان‌های لیلی و مجنون، خسرو و شیرین و پنج‌گنج هستند.



۲۵ اسفند: بزرگداشت پروین اعتصامی

امروز روز بزرگداشت پروین اعتصامی از شاعران بزرگ زن ایرانی است. دیوان پروین اعتصامی از جمله آثار ارزشمند و درخشان شعر و ادب فارسی است.





۲۹ اسفند: روز جهانی قدس و روز ملی‌شدن صنعت نفت

امروز روز انزجار جهانی از رژیم منحوس صهیونیستی و حمایت بین‌المللی از مقاومت مردم فلسطین است. قرارگیری روز قدس در آخرین جمعهٔ ماه مبارک رمضان، خود نشان‌دهندهٔ اهمیت این روز است.

پس از سال‌ها که انگلیس ایران را بردهٔ اقتصادی خود کرده بود، تلاش‌های بزرگان ایرانی نتیجه داد و صنعت نفت ایران ملی شد. آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق ازجمله چهره‌های مؤثر در ملی‌شدن صنعت نفت هستند.

